

راه حل‌های مبرم طبقاتی

پیش از هر چیزی لازم است، مقدمه‌ای برای این پرسش در قبال پروسه تاریخی نگاه به کارگر را از دیدگاه‌های متفاوت داشته باشیم. اگر از اولین دیدگاه شروع کنیم، دیدگاهی است که از این منظر به کارگر نگاه می‌کند. کارگر را موجودی مظلوم، بی‌گناه، فقیر، تنگدست، خموده، بی‌اراده، ناتوان، دردمند، پنداشته و با این شیوه تفکر تلاش می‌کند، با کمک به وی از طریق ابزار احساسات صرف و رمانتیک و کلاسیک قرون گذشته با مختصر کمک مالی به سبک‌گذاری پروری، ادا دین کرده، تا خود را در پیشگاه افکار مذهبی، ناسیونالیستی، پاک، مطهر، و خوش‌نام و گناهانش در ماورای زمین بخشوده شود. این حالت زیر این تعریف ناقص کارگر به وی قداست و به حزب و گروهش ابهت و سالارمنشی عطا خواهد کرد. لاجرم این اندیشه در پروسه تاریخی توانسته در کارنامه‌اش اغواگری و عوافریبی پر باری داشته باشد.

گروهی دیگر به لفظ کارگر ابهت عجیب و غریبی داده و او را در بزرگترین عرش عالم قرار می‌دهد. دستانش را ستایش و نیروی کارش را آفریننده می‌داند. اما وی را لیاقت نمی‌داند که ستم‌هایش را به دست خود باید رهایی دهد. به همین دلیل حوضه کاری اینگونه افراد، احزاب، گروه‌ها، روشنفکرانشان، به این معجزه معطوف می‌شود. که اینان ناجی و رها سازنده کارگر هستند. کارگران تنها تویچی و پیشقراول جنگ هستند و بس، اینان خود را قهرمان قهرمانان، صاحب داستانهای حماسی و آتشین، لبریز از تشویق و توجیه شاهکارهای رهائیبخش خواهد بود. چنان ستایشگر خود و حزب و گروهشان خواهند شد. که بایستی همین کارگر به مزدور و کارکن و تمجیدگر وی تبدیل شود. اینان کارگران را به صف خویش فرا خواهند خواند تا بوسیله آنها خود را قویتر و غالب‌تر ساخته در نهایت کارگر تبدیل به ابزاری برای تقویت و جایگاه و منزلت وی شود.

کارگر و نیروی کارش را به رسمیت می‌شاسند به ارده‌اش و قدرتش باور دارند. و خوب می‌دانند کارگر دارای چنان پتانسیلی است که می‌تواند موجب هر تغییر شگرف و اساسی شود. به این نیرو تکیه کرده و تلاش خواهد کرد آن را در دستان خویش رام کند.

گاه‌گذاری به شکل آرام، با سازوکار رفرمیستی و اصلاح طلبی، در درون خویش و در درون نظام سرمایه‌داری حل کرده و خواهد کرد.

و در بسیاری جاهای دیگر با آغوشن وی به انواع نحله‌های ایدئولوژیک قومی، ناسیونالیستی، لیبرالیستی، نئولیبرالیستی و مذهبی و غیره... که صد البته زمینه تاریخی مهیا هم را دارست، کارگر را در درون خود حل و داغان خواهد کرد. همین جاست که نیروی کارگر به پله‌ای برای صعود آنها تبدیل خواهد شد.

با این اوصاف ما هر روز شاهد ساختن بت‌های جدیدی هستیم که دیگر خویش را در پیکر سنگ‌های مرمری نخواهند یافت. بلکه این بت‌ها به صاحبان شرکتها، تراستها، کارتلها، الیگاریشهای مالی، به احزاب مختلف و رنگارنگ ظاهر فریبتان نقل مکان کرده‌اند. اینک این احزاب و دسته‌های جدید سرمایه‌داری هستند. که همه چیز را برای رهایی آماده می‌سازند. این احزاب و دسته‌ها هستند همه پرسش‌های اساسی جامعه و طبقه را به جای کارگر پاسخ می‌دهند. حزب همه چهار چوبها را انتخاب می‌کند. افقش را مشخص و سرورش می‌شود. ادبیات این روش پر می‌شود از انواع و اقسام ایسم‌هایی که کارگر در آن حذف عملی شده و دیگر سایه قدرت کارگر گم می‌شود. اسامی که به جای کارگر، اسم کارگر، نیروی کارگر، نشسته و حکمرانی خواهد کرد.

اینک این پرسش برای کارگران پیش آمده است چه باید کرد؟ ما که انواع بت‌ها و رها دهنده‌های متفاوت را تجربه کرده‌ایم، به راستی چگونه این مسائل را می‌توان حل نمود تا حرکت بعدیمان به انبار تجربه‌های تلخ

گذشته افزوده نشود؟ وقت آن است این را به محک مشورت طبقه کارگر تبدیل کنیم. این وظیفه به خود کارگر محول شود. تا ببینیم پیام طبقاتی برای حل این معضل تاریخی چه خواهد بود؟

به راستی کارگر امروز به این سطح اعتلا نرسیده که با نیرو، اراده خویش و در درون خویش به حل این درد مزمن بپردازد؟ آیا کارگر نباید تشخیص دهد نیروهایی که به نام وی فعالیت می‌کنند و خود را مدافع کارگر می‌دانند چه کسان و با چه نیتی و قصد دارند چه چیز را به قدرت برسانند؟ آیا اراده کارگر یا حزب و گروهش را تقویت می‌کند. به راستی کدام یک را؟

این گونه جریانات خارج از حوضه کارگری به هر نیت خیری هم خود را جزوی از هستی کارگر بدانند، در بهترین حالت به ادامه ناتوانی کارگران در رهایی خویش گام بر می‌دارند. و باز هم ناتوانی کارگر را علم کرده و با شکل رسمی و غیر رسمی به کارگران القا می‌نماید که تو در رهایی خویش ناتوان و صلاحیت کنترل اجتماع را نداری. پس من خارج از هستی تو، تو را آزاد خواهم ساخت. بر این اساس جریانات و احزاب زیادی در این مسیر و ره‌یافت گام بر داشتند. نیروی زیادی را نیز به همراه خویش کشانند اما نتوانستند کاری برای رهایی انجام دهند و خود نیز وبال گردن کارگران شدند. در پس این اندیشه چه گذشت؟ تاریخ به ما گفت: حزب و گروهش را تقویت نمود و در پروژه‌های حساب شده، آنها به سرمایه‌دار و حامی سرمایه تبدیل شده و کارگر همچنان نیروی کاریش را به آنها فروخت.

برای همین است اساساً "کسانی که می‌خواستند صدا و فریاد کارگر و پرچم آن را به اهتزاز در آورند، خود را صاحب این طبقه دانستند. به جای اینکه به تقویت جنبش کارگری و به قولی کمک کنند تا آن را قدرت برسانند. خود و حزبشان را به قدرت رسانده و رسالت اصلی را به فراموشی سپردند. اکنون نیز بسیاری همین عمل را تکرار می‌کنند.

اگر به ادبیات و شیوه کار و تبلیغات هر جریانی به دقت دیالکتیکی نگریسته شود. ماهیت طبقاتی و نگرش آن جریان به آسانی هویدا خواهد گشت. اکنون در این قرن انکشاف و گسترش سرمایه‌داری و تفکرانش، لیبرالیسم، نئولیبرالیسم، تسلط اینها تا آخرین روستاها هم پیش رفته است. تضاد طبقاتی دو نیروی کارگر و سرمایه‌دار و موجودیت هر دوی آنها به آسانی در کوچه و خیابان، میدانهای مختلف در کارگاهها و کارخانه‌ها و ساختمانها و در چهره تک تک مردم به راحتی دیده می‌شود. موج فزاینده شقاوت و وجود ارتش ذخیره کار را در هر خانه و خانواده‌ای قابل رؤیت است. پس وقتی چنین امری واقع است. و این تضاد و تفاوت در جامعه حاکم و غیر قابل انکار است. وظیفه وجدان‌های بیدار و روشنفکران واقعی باید همگامی با مسیر مبارزه کارگران و زحمتکشانشان بوده و با پلاتفرم کارگری برای ابراز خواسته‌های انسانی به پیکار علیه سرمایه‌داری بر خیزند. بنا به تئوری موجودی که از آن کارگران است، بایستی برای به قدرت رساندن کارگران نهایت تلاش صورت بگیرد. این وظیفه‌ای واقعی است که مسیر درست مبارزه را بیان می‌کند.

با این نگرش وضعیت زندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی تعیین خواهد شد. دلیل واقعی این امر هم واقعیت جریان مبارزه است که اکنون در مراکز متراکم جمعیت و تجمع انسانی یعنی در شهرهای بزرگ در حال تپش و جریان است. در اینجا و در این میدان است دو نیرو و دو گرایش در برابر همدیگر سنگر گرفته‌اند. تا سرنوشت انسان بودن را رقم زنند. اردوی سرمایه‌داران با همه امکاناتشان شفاف و واقعی در جلو چشم اردوگاه دیگر یعنی کارگران و ستم دیده‌گان مانورهای خودش را دارد. همه ابزارهایش که از ارزش اضافه نیروی کار کارگران تهیه شده است، برای سرکوب کارگران به کار برده می‌شود. ارتش، پلیس، پارلمان، تشکلات و احزاب رنگارنگ، تحصیل کرده‌های متنوع، نشر میلیونها مجله و روزنامه داشتن قویترین رسانه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی و اینترنتی، که همه اینها نیز به وسیله همین کارگران تهیه شده است را به استخدام در آورده‌اند. تا در پروژه‌هایشان ما را سرکوب کنند.

اری واقعیت در اینجا نهفته است. این چند درصد کم، همه چیز ما را با نیروی خود ما، غصب نموده‌اند. پس تکلیف کارگران این نیروی تولید کننده همه فراورده‌های اقتصادی نسبت به سرمایه‌داران چه باید باشد؟

اگر به اراده خود و به نیروی خود که موجود است، تکیه و با تشکیل تشکلات و احزاب خود، خود را سازماندهی نماید، قطعاً می‌تواند صاحب سرنوشت خویش باشد. در هر جا کارگر متحد، اراده کرده خواسته‌هایش را به کرسی نشانده است. و بسیاری را وادار نموده تا در برابر خواسته‌هایش تمکین کند. در کشورهای همچون ایران بسیاری از خواسته‌ها در هم تنیده است و بسیاری از معضلات روی هم انبار شده است. که در واقع بیشتر آنها خواسته‌های کارگران است. اگر ستم طبقاتی به اوج رسیده و تورم و گرانی افزایش یافته سنگین‌ترین روی دوش کارگر است. اگر ملت‌ها از جانب سرمایه‌داران تحت ستم قرار می‌گیرند و تفاوت جنسیتی میان مرد و زن وجود دارد و منابع به شکل غیر عقلانی اداره می‌شود و بیکاری و فقر و فحشا و دزدی ... سر به فلک می‌کشد. دودش همگی به چشم طبقه کارگر فرو می‌رود. همه اینها سد و موانع سر راه کارگران برای رسیدن به دنیای انسانی و خلاصی از خود بیگانگی انسان است.

پس وظیفه کارگران است سکان‌رهای این معضلات را نیز به دوش کشد. زیرا تنها تئوری و عمل کارگران است که بدون کسب و گرفتن سود و ارزش اضافه می‌خواهد به معضلات طبقاتی، ستم ملی، جنسیت زنان، رهایی زمین از صدمات غیر علمی پایان دهد.

اگر این معضلات با دستان کارگران و به وسیله نیروی کارگران حل شود، نیروهای سرمایه‌دار و همگامان آنها دیگر نمی‌توانند، آن را به عنوان ابزاری برای استثمار آینده‌شان در دست گیرند. وقتی ما کارگران قدرت ۹۹٪ جامعه هستیم، چرا بایستی حل یکسری معضلات را به آنها بسپاریم که در راستای حل واقعی آنها نیستند. و در چهار چوب آنها که همواره خونین‌ترین شیوه‌ها را دنبال کرده‌اند راهی شویم.

توهم پراکنی نسبت به آنها که گویا می‌توانند حل واقعی و قطعی مسائل ملی و قومی، جنسیتی را حل کنند، ساده انگاری محض را می‌رساند. علاوه‌الخصوص در این قرن که همه آرایش نیروهای متفاوت عیان و روشن است. هر کسی به آسانی می‌فهمد اردوی کارگر چه می‌خواهد و اردوی سرمایه‌دار چه چیزی در سر دارد. کارگران و زحمتکش‌ان آگاه چنانچه هوشیار نشوند. و سکاندار مبارزه و افشاگر واقعی عوامل ستم که ستم‌های گوناگون را به وجود آورده، نباشند. جامعه دچار افسرده‌گی خواهد شد و چه بسا بسیاری از سازمانها، گروهها، احزاب، و کارگران زیادی به سوی اردوی سرمایه‌داری کشیده شوند. و سالها طول خواهد کشید، که این ضایعه جبران شود. گرگها در لباس میش، دوستداران میشها نیستند، برای پاره کردن و دریدن شکم‌هایشان کمین کرده‌اند.

این مسئله هم باید گفته شود که نظام سرمایه‌داری امروز با صد سال قبل بسیار متفاوت است. در اغوا نمودن و استثمار، شیوه‌های جدیدی را به کار می‌برد. شاید اندکی از خواسته‌های ملی، جنسیتی، را تحت فشار توده‌ای تقبل کند. اما این کاهش از جانب سرمایه‌داری به قیمت ربودن مبارزات مردم و استیلا و تحکم استثمار دراز مدتش تبدیل می‌شود. به همین خاطر رهایی از این معضلات بایستی بوسیله طبقه کارگر تحقق پذیرد. تا در آینده به چماقی علیه کارگران و مردم و ملیتها تبدیل نشود. و به مایه‌ای سود آور برای سرمایه‌داران در نیاید. اگر چه راهکار کارگری ممکن است سخت و دشوار و دراز مدت باشد اما رهائبخش واقعی است.

جهانگیر